



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۵ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مقام اول: بررسی وجود و عدم کرامت ذاتی در انسان - مبانی کرامت ذاتی انسان -

جلسه: ۱۱

دسته اول: ۱. عقل - شواهد - شاهد دوم، سوم و چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

یک شاهد بر اینکه خداوند متعال کرامتی به انسان عطا کرده که مختص به انسان است و دیگر موجودات از آن بی بهره هستند، آیه ۷۰ سوره اسراء است که کیفیت استشهاد به آن را هم بیان کردیم. محصل آن این شد که عقل به معنای قوه فهم، درک، حفظ، علم، بیان، نطق و امثال اینها، در انسان فعلیت دارد و انسان بما هو انسان از این نعمت خداوندی و از این کرامت اعطایی باری تعالی بهره مند است؛ و این تا آخر با انسان هست لو لا عوارض و طواری، این قوه در همه انسانها چه کافر و چه مسلمان وجود دارد، و همین قوه می تواند مبنای اکتساب کرامات دیگری هم باشد. این آن قوه ای است که اگر مشوب به اوهام و هوای نفس نشود، قابلیت اینکه انسان را به تعالی و به درجات عالی برساند وجود دارد.

شواهد دیگری هم هست، اما چون از این منظر کمتر به این موضوع توجه شده، این شواهد را عرض می کنم؛ حالا شاید به قوت دلالت این آیه نباشد، اما آن آیات هم بر همین مطلب دلالت می کند.

شاهد دوم: آیه «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»؛ خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ما انسان را در بهترین شرایط خلق کردیم؛ سپس او را به پایین ترین درجات برگرداندیم، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح به جا آوردند، که در این صورت برای آنها اجر و پاداشی بسیار فراهم است.

این آیه دلالت بر این دارد که انسان از نعمتی خاص برخوردار است به نام عقل به این بیان که «احسن تقویم» به معنای بهترین شرایط روحی و جسمی است برای اینکه به مقامات عالیه واصل شود؛ البته خواهیم گفت در مورد احسن تقویم، مفسرین انظار مختلف دارند. اما آنچه که در اینجا مورد استشهاد است، این است که خداوند می فرماید: ما انسان را در احسن تقویم خلق کردیم. لام تأکید و «قد» و انتساب خلقت انسان به خداوند تبارک و تعالی در بهترین صورتها، حاکی از خاص بودن این نعمت برای انسان است.

اقوال درباره «احسن تقویم»

بهترین صورت به چه معناست؟ چرا ما می گوییم بهترین صورت یعنی اینکه انسان از مجموعه ای از نعمت ها برخوردار شده که مهم ترین آنها عقل است. در مورد احسن تقویم انظار مختلف است؛ حداقل سه دیدگاه یا سه تفسیر ذکر شده است. من یک اشاره اجمالی به این انظار می کنم و بعد خیلی خلاصه و گذرا، وجه انتخاب این نظر که گفته شد را هم بیان خواهیم کرد.

قول اول

۱. سوره تین، آیات ۴-۶.

یک نظر این است که منظور از احسن تقویم، همان راست‌قامت بودن است؛ یعنی انسان را به بهترین وجه آفریدیم؛ توانمند، قدرتمند، راست‌قامت. آنگاه أسفل سافلین در این آیه اشاره به پیری و ضعف و فرتوت بودن و ناتوانی انسان دارد؛ یعنی ما انسان را در بهترین شرایط جسمی و راست‌قامت آفریدیم و سپس او را به سوی ضعف بدنی پیش بردیم.

سؤال:

استاد: مبعادات فراوانی هم در خود این آیه و هم بیرون از آیه وجود دارد.

قول دوم

طبق این دیدگاه که ملاصدرا در تفسیرش بیان کرده^۱، احسن تقویم یعنی عالی‌ترین مرتبه امکانی هستی که فوق وجود مادی است؛ یعنی یک وجود مجرد که شاید همان مخلوق اول یا عقل اول باشد و آن حقیقت وجودی پیامبر گرامی اسلام(ص)، بعد او را به آخرین مرتبه هستی سوق دادیم که یک وجود مادی و جسمانی است. یعنی اول خداوند انسان را در عالی‌ترین مرتبه از عوالم هستی خلق کرد؛ بعد او را از آن مرتبه عالی به پایین مرتبه که همین عالم سفلی و عالم ماده است، آورد و انسان‌ها در این مرتبه می‌مانند مگر کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند. بنابراین اگر انسان‌ها ایمان و عمل صالح داشته باشند، دوباره اوج می‌گیرند و طبیعتاً مراتب اوج و تعالی آنها بستگی به میزان عمل و ایمان آنها دارد. یک کسی مثل پیامبر(ص) آنقدر اوج می‌گیرد که دوباره با آن حقیقت متحد می‌شود؛ اما یک کسی در همین عالم ماده می‌ماند و هیچ بالا هم نمی‌رود. این همان قوس نزول و قوس صعود است که در برخی کلمات به آن اشاره شده است.

سؤال:

استاد: به معاد کاری ندارد؛ ... یعنی بسته به مقدار تجرید خودشان از ماده است؛ آنهایی که از توجه به ماده و این عالم یک فراتر می‌روند و به حقایق غیبی توجه می‌کنند، از اسفل السافلین دور می‌شوند.

قول سوم

وجه سوم که مرحوم علامه آن را ذکر کرده^۲، همان است که در ابتدا اشاره کردم؛ یعنی انسان در بهترین شرایط آفریده شده، هم از نظر مادی و جسمی و هم از نظر روحی و معنوی. یعنی یک موجود کاملاً مستعد و آماده برای تعالی و رشد؛ انسانی که به او چیزهایی داده شده که مهم‌ترین آنها عقل است و با آن می‌تواند اوج بگیرد و این استعدادها را شکوفا کند؛ اما انسان با انتخاب غلط خودش به سمت سقوط می‌رود؛ یعنی گویا جنس انسان به سمت اسفل سافلین می‌رود. مثل «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ کأن جنس انسان از این استعدادها و از این امکان و استعداد بهره نمی‌گیرد، مگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح به جا آورده‌اند.

تفاسیر دیگری هم برای احسن تقویم ذکر شده، اما اهم دیدگاه‌ها همین سه دیدگاهی است که عرض کردیم.

مؤید قول سوم

آنچه مؤید دیدگاه سوم است و می‌تواند این دیدگاه را تقویت کند، روایتی است که از امام هادی(ع) در تحف العقول وارد شده است: «فَقَدْ أَخْبَرَ عَزَّوَجَلَّ عَنْ تَفْضِيلِهِ بَنِي آدَمَ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ مِنَ الْبُهَائِمِ وَالسَّبَاعِ وَدَوَابِّ الْبَحْرِ وَالطَّيْرِ وَكُلِّ ذِي حَرَكَةٍ

۱. تفسیر ملاصدرا، ج ۳، ص ۱۰۱.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۹.

تُدْرِكُهُ حَوَاسُ بَنِي آدَمَ بِتَمْيِيزِ الْعَقْلِ وَالنُّطْقِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛^۱ امام هادی (ع) می‌فرماید: خداوند عزوجل از برتری انسان بر سایر مخلوقات خود، از چهارپایان و درندگان و آیزیان و پرندگان و هر جنبنده‌ای خبر داد، هر جنبنده‌ای که حواس انسان به تمیز عقل و بیان او را درک نماید؛ این همان مطلبی است که خدا فرموده: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». انسان را در بهترین تقویم خلق کردیم یعنی چه؟ یعنی به او عقل دادیم، قوه تمیز و قوه بیان دادیم که با آن می‌تواند همه موجودات این عالم را درک کند و همین هم موجب برتری انسان است. اینجا بحث تفضیل و تکریم مطرح نیست؛ نعمتی که خداوند به انسان داده، عقل است. این روایت تفسیر یا تطبیق می‌کند احسن تقویم را به گونه‌ای که با دیدگاه سوم سازگارتر است. البته دیدگاه دوم هم نادرست نیست و آن هم یک تفسیری است؛ لکن آنچه با ظاهر این آیه بیشتر منطبق است و شاید مؤیدات روایی هم داشته باشد، همین تفسیر سوم است. طبق این وجه، این یک شاهد بسیار خوبی است برای اینکه انسان به واسطه عقل، یک کرامت ذاتی پیدا می‌کند؛ یک نعمت خاص انسان است.

سؤال:

استاد: «رَدِّدْنَاهُ» را در پایان این بخش یا در پایان شواهد عرض می‌کنم؛ فقط اجمالاً عرض کنم که در موارد دیگر هم خداوند تبارک و تعالی اشاره به این امور دارد. به قول مرحوم علامه، امتنان مشوب به عتاب دارد که هم امتنان است و هم عتاب. این را آنجا خواهیم گفت؛ اینکه می‌گوید «ثُمَّ رَدِّدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» اگر این وجه را ذکر کنیم، انتساب اسفل السافلین به خداوند باید توجیه شود. ما نمی‌خواهیم خیلی وارد جزئیات این آیه شویم؛ آنچه اینجا الان مدنظر است، این است که اینجا خداوند با تأکید صحبت از احسان به میان آورده است؛ آنجا تکریم بود و اینجا احسان است. معنای احسان معلوم است؛ یعنی این یک نیکی و خوبی و امتیازی است که ما به انسان داده‌ایم که او را در احسن تقویم آفریدیم و این احسن تقویم هم بنابر دیدگاه اصح، همان جوهره عقل و فکر و اندیشه در آدمی است، که با آن می‌تواند به مراتب عالی‌تر برسد. یکی از مهم‌ترین اموری که باعث ارتقاء وجودی و سعه وجودی انسان می‌شود، معرفت است؛ عمل و عوارض آن همه تابع معرفت است؛ هر چه معرفت عمیق‌تر، قهراً اعمال هم با معنا تر می‌شود. ولی آیا معرفت جز با قوه عقل و تفکر حاصل می‌شود؟

بعضی از دوستان گفتند که این تفصیل شاید لازم نباشد، ولی به نظر من لازم است؛ چون واقعاً من در نوشته‌ها، چه کتاب و چه مقاله، می‌بینم این امور به خوبی منقح نشده و چون در این امور توقف لازم صورت نگرفته، منشأ جنجال و بحث و دعوا شده است. برخی می‌گویند ما اصلاً چنین چیزی نداریم. برای اینکه ریشه‌های این بحث به خوبی روشن شود و عمق لازم پیدا کند، این اجتناب ناپذیر است.

شاهد دوم: «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»

آیه ۱ تا ۳ سوره انسان: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»؛ معنای آیه روشن است، می‌گوید: آیا بر انسان زمانی گذشت که چیزی نبود، چیزی که قابل توجه و در خور ذکر نباشد نبود؛ ما انسان را از نطفه آمیخته و مختلط از برخی مواد و عناصر آفریدیم و او را از یک حالتی به حالتی و از یک شکلی به شکلی در آوردیم، از نطفه به علقه، از علقه به مضغه، از مضغه به استخوان و بعد هم یک طفل کامل. سپس او را شنوا و بینا قرار دادیم.

۱. تحف العقول، ص ۴۷۰.

در اینکه انسان این مراحل را طی کرده در شکم مادر و تکویناً به اندازه یک طفل کامل شده، بحثی نیست. اما اینکه می‌فرماید: «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» سمیع و بصیر قرار دادن برای چه بوده است؟ اصلاً به چه معناست؟ آیا فقط می‌خواهد بگوید ما برای او گوش و چشم قرار دادیم؟ آیا می‌خواهد فقط به این دو عضو اشاره کند؟ یا از باب اینکه چشم و گوش ابواب معرفت انسان هستند، دروازه‌های ورود معارف و اطلاعات به ذهن آدمی هستند. بعد در برخی آیات دارد که ما برای اینکه انسان را به غایت خلقت و هستی‌اش برسانیم، او را سمیع و بصیر قرار دادیم؛ ما این را قرار دادیم برای اینکه تدبیر در آیات الهی کند؛ برای اینکه با آن بتواند هدایت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب را درک کند. در حقیقت سمع و بصر ابزار الهی و هدیه الهی برای درک جهان هستی و تدبیر در آیات الهی و دریافت هدایت الهی به وسیله انبیا و کتب آسمانی است. اینکه غایت انسان رسیدن به آن مرحله است و اینکه باید در آیات تدبیر کند و باید تحت تأثیر تعالیم و هدایت انبیا قرار بگیرد، در این بحثی نیست. این یک کرامتی است که می‌تواند کسب کند. چون بعد از این اشاره می‌کند به اراده و اختیار، که این را بعداً می‌گوییم: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ می‌گوید ما راه را نشان دادیم، حالا او یا این راه را انتخاب می‌کند یا آن راه را. اما اصل قرار دادن سمیع و بصیر و اینکه ما انسان را سمیع و بصیر قرار دادیم، این اشاره به همان قوه عقل می‌کند؛ و الا حیوانات هم چشم و گوش دارند؛ برای آنها نمی‌گوید سمیع و بصیر؛ اینجا عنوان سمیع و بصیر خاص برای انسان است؛ این یک نعمت اختصاصی برای انسان است. بله، آفرینش سمع و بصر هدفمند است؛ اصلاً در حیوان این قابلیت نیست که با سمع و بصرش تدبیر در آیات کند و بخواهد به یک غایتی برسد؛ غایتی برای هستی او نیست؛ اما برای انسان هست. پس این هم به یک معنا اشاره به این نعمت الهی دارد.

شاهد سوم: «خلق الانسان، علمه البيان»

شاهد سوم، آیه ۱ تا ۴ سوره الرحمن است: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ اینجا اشاره به خلقت انسان می‌کند. همه آیاتی که ما ذکر می‌کنیم، در آنها بحث خلقت انسان است و اصلاً هیچ اشاره‌ای به مؤمن و صالح نیست. بحث خلقت انسان است و در همه اینها تذکر و یادآوری نعمت خداست؛ خدا دارد این نعمت را برای انسان ذکر می‌کند و همه اینها ظهور دارد در اینکه این نعمت برای غیر انسان نیست.

در مورد «بیان» در این آیه پنج دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاه کسانی مثل مرحوم طبرسی^۱، آلوسی^۲، علامه^۳، طبری^۴ است این است که به معنای تکلم و نطق است؛ «علمه البيان» یعنی خداوند به او نطق و بیان را تعلیم کردیم.

۲. برخی که البته تعداد کمتری هستند، می‌گویند خداوند به انسان تعلیم داد بیان مسائل را؛ یعنی مسائل مختلف را بتواند بیان کند. مثل تفسیر قمی^۵، تفسیر مقاتل بن سلیمان^۶ ... البته این یک شعبه‌ای از آن دیدگاه اول هم می‌تواند محسوب شود؛ چون تکلم و نطق خاص است و دامنه محدودتری پیدا کرده است. لذا خاص‌تر از دیدگاه اول است.

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۹۹.

۲. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۹۸.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۹۵.

۴. تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۶۷.

۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳.

۶. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۱۵۹.

۳. برخی از مفسران شیعه و سنی که کم هم نیستند، می‌گویند خداوند تبارک و تعالی به انسان اسامی اشیاء و جنبندگان را تعلیم داد.

۴. برخی معتقدند خداوند به انسان قرآن را تعلیم داد؛ بیان را منطبق بر قرآن کرده‌اند. این را مرحوم طبرسی^۱ به عنوان یک احتمال نقل کرده است.

۵. بیان به معنای قدرت تعقل و تشخیص است، به نحوی که انسان را از همه موجودات متمایز می‌کند. شیخ طوسی^۲، ابن عربی^۳، بیضاوی^۴ به این دیدگاه معتقدند.

من الان نمی‌خواهم یک به یک این دیدگاه‌ها را داوری و ارزیابی کنم؛ می‌خواهم عرض کنم که در این آیه که خداوند تبارک و تعالی بحث خلقت انسان را مطرح می‌کند، اولین چیزی که به دنبال آن بیان می‌فرماید، تعلیم انسان است به این معنا که اعطی الانسان قوة مدرکة مفهومة. اگر حتی ما این دیدگاه را نپذیریم و بگوییم به معنای بیان و نطق یا بیان برخی مسائل یا اسامی اشیاء و جنبندگان یا حتی قرآن کریم، هر کدام که باشد، اینها به طور خاص یک نعمت محسوب می‌شود، اما همه برمی‌گردد به قوه عقل که در انسان موجود است و او را از همه موجودات متمایز می‌کند؛ یعنی اگر قوه عقل نبود، امکان بیان و توضیح مسائل نبود؛ اگر قوه عقل نبود، تکلم ممکن نبود و نطق مقدور نبود. اگر این نبود، اسامی اشیاء و جنبندگان قابل درک نبود. من حتی می‌خواهم بگویم بر فرض این دیدگاه را بپذیریم، باز به نظر می‌رسد آن نعمت ویژه و خاص انسان که خداوند یادآوری می‌کند، همین قوه عقل است.

البته اینجا سخن از احسان نیست؛ در شاهد اول و دوم، به وضوح واژه تکریم و احسان ذکر شده است. آنجا کاملاً واضح است که این یک نعمتی است که خدا به انسان داده و نعمت خاصی هم است. اما اینجا بحث احسان نیست؛ اما با اینکه واژه احسان در اینجا ذکر نشده، عملاً خداوند دارد احسان خودش را به انسان بیان می‌کند. مشتمل بر واژه حسن و احسان نیست، اما در واقع احسان است؛ مثل اینکه یک وقت کسی می‌گوید من به تو احسان کردم و این کار را کردم، یک وقت می‌گوید من این کار را برای تو کردم؛ این در واقع اشاره به همان احسان و تکریم الهی است.

شاهد چهارم: «علم الانسان ما لم يعلم»

شاهد چهارم آیات ۱ تا ۷ سوره علق است: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيْقَعَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى * عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» یعنی علم انسان را؛ اگرچه برخی از مفسرین اینجا مفعول علم را که محذوف است، حضرت آدم یا ادریس یا انبیایی که می‌توانستند بنویسند گرفته‌اند؛ می‌گویند اولین کسی که توانست قلم به دست بگیرد، ادریس بود. بعضی می‌گویند منظور همه انبیایی است که توانایی قلم به دست گرفتن داشتند و بعضی‌ها این را بر حضرت آدم تطبیق می‌کنند. اما به حسب ظاهر آیه اینجا منظور انسان است؛ چون بحث از خلقت انسان است. همه جا این نعمت را که اشاره می‌کند، به دنبال خلقت است؛ می‌گوید ما انسان را خلق کردیم، «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»، اینجا به طور واضح و روشن منظور جنس انسان است. اما خود قلم حتی

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۹۹.

۲. التبیان، ج ۹، ص ۴۶۳.

۳. تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۳۰۱.

۴. تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۱۷.

معنای ظاهری‌اش را بگیریم یعنی توانمندی نوشتن و کتابت، این ملازمه دارد با همان عقل و قوه شعور و تمیز خیر از شر. «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»، در اینکه ما لم يعلم چیست، در بین مفسرین اختلاف است؛ ولی باز هر یک از آنها باشد، یعنی به انسان چیزی را تعلیم داد که نمی‌دانست؛ اینکه ما لم يعلم چیست، هر چه باشد به همان قوه عقل برمی‌گردد.

بحث جلسه آینده

این چهار شاهد اشاره به خلقت انسان و نعمت ویژه‌ای دارد که به انسان عطا شده، حالا یا کلمه حسن و اکرام و تکریم یا بدون ذکر این دو واژه، اما در حقیقت این احسان و لطف خداوند و نعمت ویژه اعطایی خداوند به انسان است. انسان واجد این قوه است. بعد می‌گوید «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعَى * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى»، یا در آیه دیگر می‌گوید «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»، همه جا یک عتابی هست؛ آیا این معنایش آن است که پس این قوه از انسان سلب می‌شود و انسان این قوه را ندارد؟ اگر سلب شود یا استعداد باشد، پس چرا شما می‌گویید این کرامت ذاتی است؟ با اینکه قبلاً اجمالاً به این پرسش پاسخ دادیم، اما جلسه آینده این را عرض می‌کنم چون یک بحث کلیدی و مهم است.

«والحمد لله رب العالمین»